

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس اول

پیراهن عتیق / حضرت آدم و پیراهن عتیق

به نام خداوند جان و جهان

خداوند مهر و خدای کران

همو رهنما مر مرا بی امان

همو بوالبشر را بدادی امان

تن او یکی جامه ی نور داد

امانش ز هر بیم و اندوه داد

یکی پیرهن بر تن او نهاد

امانش ز هر بیم و اندوه داد.

عقد جواهر کهن در نظر دوستان و یاران و هوشیاران مجلس، داستان ما در وصف پیراهنه؛

پیراهن حضرت آدم؛

پدر همه ما آدمیان؛

حضرت ابوالبشر صفی الله.

خداوند کریم خلاق اراده کرد که انسان رو بیافرینه این انسان از نَفْسِ خودِ رحمان، جانِ خودِ حق، پا به

عرصه وجود گذارد.

در جنه الارواح که بهشتی عظیم که همه نور اندر نور بود انسان را به یک دم الهی آفرید برای همین

اسمش رو «آ» «دم» گذاشت.

القصة! نمایشگاهی بر پا شد و خداوند فرشتگان خودش رو که همه از جنس علم و حکمت و معرفت بودند

رو صدا زد و گفت: آدم را نظاره کنید و در پیش او که قراره خلیفه من در زمین باشه فروتنی کنید و اون هم

بالاترین درجه ی فروتنی یعنی سجده کنید.

فرشتگان که از جنس علم و حکمت بودند گفتند چشم خدای کریم! ولی آیا این آدم وقتی می ره در یک

جایی که تنگ و تاره مثل دنیا بخواد مثل حیوانات و موجودات زاد و ولد کنه عقل و علم هم که بهش دادی این

موجود خونریزی نمی کنه؟ فساد نمی کنه؟

خدا گفت: فرشتگانم! من چیزی می دانم که شما نمی دونید.

خدا از فرشتگان خواست تا اسم های او رو بگند.

فرشتگان گفتند ما هر کدوم یک اسم تو رو می دونیم مثلاً عزرائیل فرشته مرگ، که علم مرگ و مردن

همه موجودات رو از یک ذره کوچک گرفته تا کهکشان های بزرگ رو در اختیار داره ولی علم تولد و جریان حیات

دادن در اختیار فرشته ی دیگه ای به نام اسرافیل هستش.

بعد از اینکه فرشته ها گفتند هر کدوم از ما فقط یکی از اسما او رو می دونیم و مجری اون هستیم حق تعالی رو به آدم کرد
ای آدم!!!

اسماء من رو بخون.

آدم ابوالبشر، پدر حضرت ابراهیم(س)، پدر حضرت محمد (ص)، پدر یوسف(ع)، پدر امیر مومنان علی (ع) و پدر و جد همه ما آدمیان گفت: ای خدای مهربان کدوم رو بگم؟
حضرت آدم هم اسم رحمان رو گفت هم اسم قهار رو هم اسم علیم رو گفت و هم اسم قادر حق تعالی رو فرشتگان همه متحیر.

اونا در مقابل این عظمتی که خداوند به آدم داده بود، سجده کردند

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند

گلِ آدم پسر شدند و به پیمانه زدند

ساکنانِ حرمِ ستر و عفافِ ملکوت

با منِ راهنشین باده مستانه زدند

آسمان بارِ امانت نتوانست کشید

قرعه کار به نامِ منِ دیوانه زدند

تا اینجا داستان را داشته باشید. فرشتگان همه سجده کردند الا ابلیس که اون هم مقرب درگاه بود.
خدا گفت ابلیس! مگه تو از عالیین هستی که سجده نکردی؟ عالیین فرشتگان خاص مقام احدیت هستند.
ابلیس گفت: ای خدای عزیز و کبیر من فقط به تو سجده می کنم نه آدم!
خداوند گفت: چرا؟

اون گفت: من از آدم برترم

خداوند پرسید دلیل این حرفت چیه؟

گفت من رو از آتیش درست کردی و آدم رو از خاک.

....

یه دعا می کنم می خواهم آمین بگی

بارالها به کبریایی و عظمت ات قسم، به جاه و عزتت قسم

لیاقت بندگی رو از ما نگیر

بارالها کمک کن دچار تکبر و خود بزرگ بینی نشیم، اگر هم در دام اون افتادیم قبل از اینکه کر و کور و

لال مون کنه بیدارمون کن تا دچار حسد و نخوت نشیم.

حالیا، ابلیس دچار خود بزرگ بینی شد، اعمالش پیش نظرش بزرگ جلوه کرد اینکه از جنس آتش هست و آدم از خاک، او را فریب داد چون او فقط یک وجه انسان را دید او ندید که انسان از جنس عشق و محبت هم هست حتی آدمی از جنس خود آتش هم در درونش داره اصولاً انسان جلوه‌گاه کامل انوار و اسماء الهی هست.

ابلیس با این حسد، اعمال خودش رو خراب کرد در کمین آدمی نشست تا او را فریب بده، در بهشت درختی بود که حق تعالی گفته بود نزدیک اون نشو!

ابلیس منتظر شد تا یک روز آدم علیه السلام نزدیک همون درخت بشه.

ابلیس فریبکارانه نزد آدم اومد و گفت ای آدم چرا از درخت جاودانگی نمی‌خوری؟ در انسان هم وجهی بود که نگران جاودانگی خودش بود فریب خورد و گیاه رو به طمع جاودانگی خورد، این خوردن همان و پدیدار شدن بدن مثالی و خاکی هم همانا.

وقتی گیاه را خورد صدای خدا رو شنید که به او گفت فرود بیا فرود. برو به عالمی که ریشه اون گیاه در اونجاست برو که انگار این بهشت رو نفهمیدی انسان.

پدر ما انگار تمام خوشبختیش رو از دست داده به طرف زمین فرود را آغاز کرد چون در سینه و جانش روح خدا موج می‌زد یه صدایی شنید که به من برگرد مثل وقتی که بچه در حق مادرش خطا میکنه و پدر آروم به اون میگه اگر عذرخواهی کنی اون می‌پذیره آدم علیه السلام هم عذرخواهی کرد و برگشت به طرف خدا

طایرِ گلشنِ قدسم چه دهم شرحِ فراق؟
که در این دامگه حادثه چون افتادم

من ملک بودم و فردوسِ برین جایم بود
آدم آورد در این دیرِ خراب آبادم

سایه طوبی و دلجوییِ حور و لبِ حوض
به هوایِ سرِ کویِ تو برفت از یادم

نیست بر لوحِ دلم جز الفِ قامتِ دوست
چه کنم؟ حرفِ دگر یاد نداد استادم

آدم پدر ما ابوالبشر گفت ای خدای بخشنده! عفو کن من رو! من رو دوباره بپذیر!
خدا گفت: هم توبه ات رو پذیرفتم هم خودت رو، اما باز هم برو پایین لاقل تجربه‌ات رو و سفرت رو

کامل کن
اما

اما اگر میخوای از اندوه و ترس این جایی که می ری در امان باشی باید این پیرهن عتیق رو تنت کنی..
پیراهن عتیق چیه؟ این پیراهن از جنس هدایتیه و از نخ و بوریایی بهشتی آماده و مهیا شده، این پیراهن
امانه برای انسان کامله.

پدر ما یعنی حضرت آدم ابوالبشر پیراهن رو به تن کرد ولی دید که داره به عالمی میره که اونجا محل
زاد و ولده، محلی پر از مرگ و حیات. اون قبلا در جایی بود که فقط درجات حیات رو میدید. دید خود اون هم
که مهمان و همدم زیبا ترین وجود بوده الان باید بره کنار زیبایی کوچک کوچک، غم و اندوه جان اون رو گرفت،
ابلیس بد کردار هم بی اثر نبود. اون حسود بود الان بعد از هدیه این لباس کینه اش هم بیشتر شد. جبرائیل نزد
حضرت اومد که داستانش مفصله در مجلسی دیگر به اون می پردازم

عزت قرین تان

یا حق